



ستاد
شهید

زندگی نامه شهید

در سال ۱۳۳۹ در شهرستان قزوین دیده به جهان گشود. پس از اخذ دیپلم در دبیرستان نظام وفای این شهر، در سال ۱۳۴۸ به دانشکده خلبانی نیروی هوایی راه یافت و پس از گذراندن دوره آموزشی مقدماتی خلبانی، برای تکمیل دوره آموزشی به کشور آمریکا اعزام گردید. وی با پشتوانه مذهبی قوی و ایمان نیرومندی که داشت در مدت اقامت در آمریکا هرگز جذب مظاهر به ظاهر جذاب فرهنگ پوچ غرب نگردید و با موفقیت دوره آموزش خلبانی هواپیمای شکاری را به اتمام رسانید. پس از مراجعت به وطن در سال ۱۳۵۱، با درجه ستوان دومی در پایگاه هوایی دزفول مشغول شد. با ورود هواپیماهای مدرن و پیشرفته (F۱۴) به نیروی هوایی، شهید بابایی، که جزو خلبانان تیزهوش و ماهر در پرواز با هواپیمای «F۱۴» بود انتخاب و به پایگاه هوایی اصفهان منتقل گردید. با اوج گیری مبارزات مردم قهرمان کشورمان علیه نظام ستمشاهی، شهید بابایی به عنوان یکی از پرسنل انقلابی نیروی هوایی در جمع سایر پرسنل متعهد ارتش به مبارزه علیه نظام شاهنشاهی پرداخت.



شهید بابایی با کفایت، لیاقت و تعهد بی پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه هوایی اصفهان از خود نشان داد، در تاریخ ۶۲/۹/۹۹ با ارتقاء به درجه سرهنگ تمامی به سمت معاون عملیاتی فرماندهی نیروی هوایی منصوب و به ستاد فرماندهی در تهران منتقل گردید.

شهید و انقلاب اسلامی

پس از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، وی علاوه بر انجام وظایف روزمره، به عنوان سرپرست انجمن اسلامی پایگاه هوایی اصفهان، به پاسداری از دستاوردهای پرشکوه انقلاب اسلامی پرداخت.

شهید بابایی با برخورداری از تعهد، ایمان و تخصص و مدیریت اسلامی، چنان درخشید که شایستگی فرماندهی وی بر پایگاه هوایی اصفهان و ارتقای درجه از درجه سروانی به درجه سرهنگ دومی، بیانگر این امر می باشد. وی با استفاده از امکانات موجود در پایگاه، به عمران و آبادانی روستاهای مستضعف نشین حوالی پایگاه و شهر اصفهان پرداخت و با تأمین آب آشامیدنی بهداشتی، برق و احداث حمام و سایر اماکن و ملزومات بهداشتی و آموزشی در این روستاها، علاوه بر تقویت خط سازندگی انقلاب اسلامی، در روند هرچه مردمی تر کردن ارتش و پیوند هرچه بیش تر ارتش با مردم خدمات شایان توجهی

خلبان شهید عباس بابایی

روح الله فریسی آبادی

سخن دل

با حاکمیت نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، نسیم روح بخش تعالیم عالیه اسلام عزیز، آن چنان نفس تازه ای در کالبد نیروهای خداجوی ارتش دمید که در خیل چابک سواران و مدافعان میهن اسلامی گروهی گوی سبقت از دیگر همزمان خود مردانه بودند و جوهر وجود خویش، آن چنان که مرضی حق بود، صیقل دادند و در خدمت اسلام و جمهوری اسلامی ایثارگرانه به کار گرفتند و اسطوره های جاودانه ای چون شیرودی ها، کشوری ها و... در تاریخ خونبار کشورمان متجلی گردیدند و در میان خیل پیشگامان ادامه دهنده نهضت خونبار کربلا نام شهید سرلشکر خلبان عباس بابایی بر تارک الیوم نفیس شهدای گرانقدر تا ابد منور و فروزان خواهد ماند. روحشان محشور با علمدار کربلا و راهشان مستدام باد.

ارائه نمود.

شهید و دفاع مقدس

شهید بابایی با کفایت، لیاقت و تعهد بی پایانی که در زمان تصدی فرماندهی پایگاه هوایی اصفهان از خود نشان داد، در تاریخ ۶۲/۹/۹۹ با ارتقاء به درجه سرهنگ تمامی به سمت معاون عملیاتی فرماندهی نیروی هوایی منصوب و به ستاد فرماندهی در تهران منتقل گردید.

شهید بابایی با روحیه شهادت طلبی به همراه شجاعت و ایثار که در طول سال های بعد، در جبهه های نور و شرف به نمایش گذاشت، صفحات زرینی بر تاریخ انقلاب، دفاع مقدس، و نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران افزود و با بیش از سه هزار ساعت پرواز با انواع هواپیماهای جنگنده، قسمت اعظم عمر خویش را در طول این سال ها در پروازهای عملیاتی و یا قرارگاه ها و جبهه های جنگ در غرب و جنوب کشور سپری نمود. به همین خاطر او چهره آشنای بسیجیان و یار وفادار فرماندهان قرارگاه های عملیاتی بود. تنها از سال ۱۳۶۴ تا هنگام شهادت، بیش از شصت مأموریت جنگی را با موفقیت کامل به انجام رسانید. شهید بابایی به علت لیاقت و رشادت هایی که در

دفاع از آرمان های نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و سرکوب و دفع تجاوزات دشمن انقلاب اسلامی متجلی ساخت در تاریخ ۶۲/۲/۸ به درجه سرتیپی مفتخر گردید، گرچه همکاران و اطرافیان او را کم تر با این درجه مشاهده نمودند!

خاطرات همزمان

شهید

● ساعت دو نیمه شب

به منظور بازدید از وضعیت انضباطی سربازان به یکی از آسایشگاه ها رفتم. یک جفت پوتین واکس نزده و خاکی در جلوی تختی قرار داشت. جلو رفتم و در حالی که پتو را محکم از روی سربازی که بر تخت خوابیده بود کنار

زدم و با صدای بلند خیلی محکم گفتم: چرا پوتین هایت را واکس نزده ای؟ با شدت صدای من، سرباز از خواب پرید و روی تخت نشست. در حالی که سرش را پایین انداخته بود گفت: برادر ببخشید. دیر وقت بود که از منطقه جنوب به پایگاه رسیدم. چون خانواده ام به شهرستان رفته اند، نخواستم مزاحم کسی شوم. وقتی هم که به آسایشگاه آمدم همه خوابیده بودند و نتوانستم واکس پیدا کنم. صدا خیلی آشنا بود. وقتی سرش را بلند کرد، دریافت که او سرهنگ بابایی فرمانده پایگاه است. من به شدت شرمند شدم و به خاطر جسارتی که ایشان عذرخواهی کردم؛ ولی ایشان با گشاده رویی گفتند: برادر جان! شما به وظیفه خود عمل کرده اید. من بیش از هرکسی خود را موظف به رعایت مقررات و امور انضباطی می دانم. (۱)

● از زمان دانشجویی نوع لباس پوشیدن عباس، که همیشه ساده و بی پیرایه بود، برای من شگفتی داشت و همواره در جست و جوی پاسخی مناسب برای آن بودم. روزی به همراه عباس در جلو گردان پروازی قدم می زدیم. پس از صحبت های زیادی که داشتیم، در مورد فلسفه پوشیدن لباس ساده و بی پیرایه اش از او سؤال کردم. او در حالی که صمیمانه دستش را روی شانه ام گذاشته بود گفت: هیچ دلم نمی خواست راجع به این قضیه صحبت کنم؛ ولی چون اصرار داری تا بدانی،



برایت می‌گویم: پس از مکث کوتاه گفت: انسان باید غرور و منیت‌های خود را از میان بردارد و نفسش را تنبیه کند و از هر چیزی که او را به رفاه و آسایش مضر می‌کشاند و عادت می‌دهد پرهیز کند، تا نفس او تزکیه و پاک شود. ما نباید فراموش کنیم که هرچه در این دنیا به انسان سخت بگذرد در آن دنیا راحت‌تر است. دیگر این که تزکیه و سرکوبی هوای نفس موجب خواهد شد تا انسان برای کارهای سخت‌تر و بالاتر آمادگی پیدا کند.^(۲)

● روزی در محوطه پایگاه مشغول کندن علف‌های هرز بودم و با بیل لجن‌های اطراف درخت‌ها را تمیز می‌کردم و بدنم خیس عرق بود که فرمانده پایگاه یعنی شهید بابایی، که آن موقع درجه سرهنگی داشت، در حین عبور مرا دید. جلو آمد و سلام کرد و گفت: بابا چه کار می‌کنی؟ گفتم: جناب سرهنگ دارم اطراف درخت‌ها را بیل می‌زنم، ایشان دفتر یادداشتی که دستش بود به من داد و بیل را از من گرفت و بدون توجه به نگاه تعجب‌آمیز پرسنلی که از آن‌جا عبور می‌کردند، شروع به بیل زدن باغچه کرد.^(۳)

● روزی عده‌ای از بسیجیان با دو فروند هواپیمای (C130) به پایگاه آمده و در سالن مشغول استراحت بودند. من به قصد دیدن یکی از اقوام، می‌خواستم به داخل سالن بروم که شهید بابایی را با لباس بسیجی و یک سینی چای در دست دیدم، به او سلام کردم و خواستم سینی چای را از دست ایشان بگیرم؛ ولی او گفت: من نوکر بسیجی‌ها هستم و افتخار می‌کنم که در خدمت آنان باشم.^(۴)

● زمانی که در قرارگاه رعد بودیم، گاهی بچه‌ها هنگام رفتن به حمام لباس‌های چرک خود را کنار حمام می‌گذاشتند تا بعداً آن‌ها را بشویند. بارها پیش آمده بود که وقتی برای شستن لباس‌هایشان رفته بودند، آن‌ها را شسته و پهن شده می‌یافتند و با تعجب از این که چه کسی این کار را انجام داده، در شگفت می‌ماندند. سرانجام، یک روز این معما حل شد و شخصی خبر آورد

که آن‌کس که به دنبالش بودید، کسی جز تیمسار بابایی، فرمانده قرارگاه نیست. از آن پس، بچه‌ها از بیم آن‌که مبادا زحمت شستن لباس‌هایشان بر دوش شهید بابایی بیفتد، یا آن‌ها را پنهان می‌کردند و یا زود می‌شستند و دیگر لباس چرک در حمام وجود نداشت.^(۵)

■ شهید بابایی در بیانات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

«این شهید عزیزمان انسانی مؤمن و متقی و سربازی عاشق و فداکار بود و در طول این چند سالی که من ایشان را می‌شناختم، همیشه بر همین خصوصیات ثابت و پابرجا بود.

ایشان از ابتدای پیروزی انقلاب که به عنوان یک افسر ساده در نیروی هوایی خدمت می‌کرد، تا زمانی که معاون عملیاتی فرمانده نیروی هوایی شد و به درجه امیری رسید، همواره در تلاش بود که اوضاع نیروی هوایی را آن‌گونه که بچه‌های مؤمن و حزب‌اللهی می‌خواستند در بیاورد و حفظ کند.

شهید بابایی در زمینه امور رزمی و پروازی، نیروی متخصص و ماهری بود. از جمله کسانی بود که بیش‌ترین ساعات پرواز را داشت. او هیچ‌گاه به مصالح خود فکر نمی‌کرد و تنها مصالح سازمان و انقلاب و اسلام را مدنظر داشت. او فرمانده‌ای بود که با زیردستان بسیار فروتن و صمیمی بود. اما در مقابل اعمال بد و زشت، خیلی بی‌تاب و سخت‌گیر بود. این شهید عزیز یک انقلابی حقیقی و صادق بود و من به حال او حسرت می‌خورم و احساس می‌کنم که در این میدان عظیم و پر حماسه از او عقب مانده‌ام و افتخار می‌کنم که این انقلاب توانسته چنین عناصر مؤمن و پاک‌بازی را پرورش دهد.»

■ وصیت‌نامه شهید

خدایا، خدایا ترا به جان مهدی (عج)، تا انقلاب مهدی

(عج) خمینی را نگهدار.

به خدا قسم! من از شهدا و خانواده شهدا خجالت می‌کشم که وصیت‌نامه بنویسم. حال سخنانم را برای خدا در چند جمله ان‌شاءالله خلاصه می‌کنم:

خدایا مرگ مرا و فرزندان و همسر مرا شهادت قرار بده.

خدایا همسر و فرزندانم را به تو می‌سپارم.

خدایا در این دنیا چیزی ندارم، هرچه هست از آن توست. پدر و مادر عزیزم! ما خیلی به این انقلاب بدهکاریم.

■ چگونگی شهادت

شهید خلبان عباس بابایی، سرانجام در منطقه عملیاتی سردشت در حین مأموریت در تاریخ ۱۳۶۴/۵/۱۵ به فیض عظیم شهادت رسید و به خیل عاشوراییان پیوست.

حرف آخر

سرانجام، جغرافیای پهناور ایران را طی کردیم تا گواهی بر مدعای خویش بیابیم و کوشیدیم تا گوشه چشمی از زوایای پنهان و ناگفته زندگانی شهید بابایی را به قصد «نمایاندن تاریخ» برشماریم؛ البته، این چند سطر هرگز گوشه‌ای از عظمت آن راست قامت تاریخ را ادا نخواهد کرد، اما

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید

..... پی‌نوشت‌ها

۱. خاطره از استوار علی محمد امیری
 ۲. خاطره از تیمسار خلبان عباس حزین
 ۳. خاطره از عباس فغانی باغبان پایگاه شهیدبابایی اصفهان
 ۴. خاطره از عبدالرضا صالح‌پور، کارمند
 ۵. خاطره از سرهنگ خلیل صراف
- ویژه‌نامه شهیدان، انتشارات بنیاد شهید انقلاب اسلامی
- خاطرات و نقل‌قول‌ها از کتاب پرواز تا بی‌نهایت اقتباس شده است.

